

الگوی مدیریت بحران در دوره قاجار با تأکید بر نقش دولت‌مردان کُرد در مدیریت بحران سالار

علی اکبر کجیاب^۱

کوروش هادیان^۲

چکیده: بحران سالار، به‌مثابه یکی از مهم‌ترین بحران‌های سیاسی-اجتماعی دوره قاجار، از جهات گوناگون شایان تأمل است. این نوشتار به‌روش تاریخی و با تأکید بر نگاه جامعه‌شناسانه به تاریخ، این موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و تلاش کرده است به این پرسش پاسخ دهد که، کارکرد دولت‌مردان ایللی و سیاسی کُرد در چارچوب استراتژی دولت مرکزی در مدیریت بحران سالار، بر پایه‌ی چه مؤلفه‌هایی تحلیل پذیر است.

از مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق آن است که اولاً جهت‌گیری حرکت و کارکرد دولت‌مردان ایللی - خاندانی و سیاسی کُرد در بحران سالار در خراسان، در مسیر حفظ تمامیت ارضی و تثبیت موقعیت دولت مرکزی بوده؛ و ثانیاً، استفاده‌ی حداکثری و نگاه موسّع دولت مرکزی در به‌کارگیری ظرفیت‌های انسانی و مدیریتی بخش‌های گوناگون جامعه، از جمله دولت‌مردان ایللی - خاندانی و سیاسی کُرد، نقش اساسی در مدیریت بحران سالار در خراسان داشته است.

واژه‌های کلیدی: بحران سالار، دولت‌مردان کُرد، دولت مرکزی

۱ استادیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. aliakbarkajbaf@yahoo.co.uk

۲ دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی دکتری، با عنوان، تبیین مقایسه‌ای جایگاه و کارکرد نخبگان کرد در دولت مرکزی ایران، صفویه و قاجار، است. sasanirani41@yahoo.com

Pattern of Crisis Management in Qajar Era Emphatically on the Kurdish High - RanKings Role in Managing Salar's Crisis

Ali- akbar Kajbaf¹
Kurosh Hadian²

Abstract: Salar's crisis as one of the most important political - social crisis of Qajars' era, is worthy to contemplate in various reasons. This writing has analysed the subject in a historical method and emphatically on a sociological view to history, and has tried to answer the question, on the basis of what components is worthy to analyse the Kurdish High - RanKings tribal - political performance, in the strategy frame of central state to manage the Salar's crisis.

The most important findings of this research are: 1. Choosing the movement and performance of the Kurdish High - RanKings' tribal - familial and political in Salar's crisis in khorasan, has been in the way of protecting the country's territorial integrity and stabilizing the situation of the central state. 2. The maximum using and the vast view of central state in utilizing human and managerial capacities of society's various parts, including Kurdish High - RanKings' tribal - familial and political has had an important role in managing Salar's crisis in Khorasan.

Keywords: Salar's Crisis, Kurdish High - RanKings , Central state

1 Assitant Professor, scientific member of History Department, Isfahan University aliakbarkajbaf@yahoo.co.uk

2 Ph.D. Candidate in Islamic Iran History, Isfahan university

This article is taken from the thesis by the title of, *the place and performance of Kurdish High - RanKings in Central State of Safavids' and Qajars' Era* sasanirani41@yahoo.com

مقدمه

این نوشتار تلاش می‌کند کارکرد روابط دولت‌مردان کُرد و نخبگان ایلی - خاندانی را با دولت مرکزی در بخشی از تاریخ دوره‌ی قاجار (اواخر دوره‌ی محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه) و بر پایه‌ی یکی از رویدادهای مهم دوره‌ی مذکور، که از آن با عنوان بحران سالار در خراسان یاد می‌شود، تبیین کند.

هدایت، به‌درستی بحران سالار را که از آن با تعبیر «فتنه‌ی خراسان و داعیه‌ی سالار» یاد کرده^۱، در صدر مهم‌ترین رویدادهای دوره‌ی ناصر‌ی قرار داده است. برخی ویژگی‌های این بحران، از جمله زمان طولانی، خاستگاه درون‌حاکمیتی و گستره‌ی جغرافیایی، نشان می‌دهد که می‌توان آن را در ردیف مهم‌ترین بحران‌های دوره‌ی قاجار به‌شمار آورد.

تا آن‌جا که جستجوها نشان می‌دهد، درباره‌ی بحران سالار در خراسان، تاکنون پژوهش مستقلی انتشار نیافته، هرچند این موضوع ضمن تحقیقاتی که سال‌های نخست سلطنت ناصرالدین شاه، به‌ویژه‌ی دوره‌ی صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر را شامل می‌شوند، از جمله آثار عباس اقبال، حسین مکی و فریدون آدمیت، مورد توجه قرار گرفته است.

آنچه در این نوشتار مدنظر است، تجزیه و تحلیل نقش دولت‌مردان و نخبگان ایلی کُرد در زیرمجموعه‌ی برنامه‌ی دولت مرکزی برای مدیریت بحران سالار است. بررسی پیشینه‌ی تحقیق حاضر گویای این نکته است که چنین نگاهی به‌موضوع، دربردارنده‌ی گونه‌ای از تازگی و نگاه کاربردی است و پیش از این چندان در کانون توجه محققان قرار نگرفته است.

تبیین کارکرد نخبگان ایلی و سیاسی کُرد، به‌عنوان یکی از بخش‌های جامعه و کشور، در مدیریت بحران سالار، می‌تواند به‌عنوان یک تجربه‌ی تاریخی و نکته‌ی تحقیقی، در ترسیم الگوی روابط و تعامل حاکمیت با بخش‌های گوناگون جامعه، از جمله بخش‌های قومی و مذهبی، کاربردی عینی داشته باشد. بر این اساس، پرسش اصلی این تحقیق را می‌توان این‌گونه مطرح ساخت:

کارکرد نخبگان ایلی و سیاسی کُرد در چارچوب استراتژی دولت مرکزی در مدیریت بحران سالار بر پایه‌ی چه مؤلفه‌هایی تحلیل پذیر است؟

در همین چارچوب، فرضیه‌ی تحقیق را نیز می‌توان این‌گونه بیان کرد:

۱ رضاقلی‌خان هدایت (۱۳۸۵)، سفرنامه‌ی خوارزم، به‌کوشش جمشید کیان‌فر، تهران: میراث مکتوب، ص ۱۹.

جهت گیری حرکت و کارکرد نخبگان ایلی - خاندانی و دولت مردان کرد در بحران سالار در خراسان در دوره قاجار، در مسیر حفظ تمامیت ارضی، تحکیم امنیت و تثبیت دولت مرکزی بوده است.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این نوشتار بر سه مبنا استوار است: نظریه‌های مرتبط با هویت ایرانی و مؤلفه‌های شکل‌دهنده آن، نظریه‌ی مدیریت بحران، و نهایتاً، نظریه‌ی معطوف به تبیین جایگاه و کارکرد نخبگان با تأکید بر روابط سه‌جانبه‌ی دولت مرکزی، ایلات و نخبگان ایلی - خاندانی و جامعه، ابعاد سه‌گانه‌ی مثلث نظری نوشتار را تکمیل می‌کنند.

الف. گفتمان هویت ایرانی

وجوه مشترک و نمادهای مشابهی از هویت ایرانی را، متشکل از مؤلفه‌ها و عناصر چندگانه‌ای همچون تاریخ، اسطوره، جغرافیا، دولت و میراث فرهنگی و ادبی^۱ می‌توان علی‌رغم تفاوت‌های موجود، نزد بخش‌های گوناگون مذهبی، زبانی و اجتماعی جامعه‌ی ایرانی مشاهده کرد. بنابر آنچه از قرائن آشکار تاریخی برمی‌آید، مؤلفه‌های هویت ایرانی از یک‌سو به مثابه عوامل پیونددهنده، وجوه افتراق بخش‌های گوناگون جامعه را تحت‌الشعاع قرار داده، و از سوی دیگر حرکت جمعی و کارکرد اجزای جامعه را به گونه‌ای جهت‌دهی کرده‌اند که برآیند نهایی آن، تقویت و تحکیم بیش از پیش هویت ایرانی است.

ب. گفتمان مدیریت بحران

بحران سالار را برپایه‌ی شاخص‌ها و ملاک‌های تعریف‌شده می‌توان به عنوان مصداق عینی انطباق‌پذیر بر مفهوم بحران دسته‌بندی کرد و در زیرمجموعه‌ی مبحث مدیریت بحران به تجزیه و تحلیل آن پرداخت. علاوه بر این، در چارچوب تقسیم‌بندی‌های موجود، بحران سالار را می‌توان از نوع بحران‌های سطح اول به‌شمار آورد. بنا به تعریف، بحران سطح اول، بحرانی است که در آن مدیران و تصمیم‌گیرندگان جامعه، که منطقیاً خود در جایگاه مدیریت‌کنندگان

۱ حمید احمدی و دیگران (۱۳۸۳)، هویت در ایران، تنظیم علی‌اکبر علی‌خانی، تهران: پژوهشکده‌ی علوم انسانی و اجتماعی، صص ۱۷۰ - ۱۷۲.

بحران‌ها قرار دارند، در مقام عوامل موجهی بحران عمل می‌کنند. گستره‌ی وسیع، زمان طولانی و تأثیر فراوان، از دیگر ویژگی‌هایی است که صاحب‌نظران برای بحران سطح اول برشمرده‌اند.^۱ قرائن تاریخی موجود نشان می‌دهد که بخش قابل ملاحظه‌ای از شاخص‌های بحران سطح اول را می‌توان در بحران سالار به‌چشم دید و از این‌رو استفاده از مفهوم بحران در بررسی و تجزیه و تحلیل آن می‌تواند پذیرفتنی باشد.

ج. گفتمان نخبگان و حکومت

سومین پایه‌ی نظری نوشتار را مباحث مرتبط با تبیین روابط نخبگان با یکدیگر، با حوزه‌ی قدرت، و نیز با دولت مرکزی، تشکیل می‌دهد. تبیین ویژگی‌های نخبگان برپایه‌ی خاستگاه اجتماعی، حوزه‌ی اثرگذاری و ارتباط آن‌ها با مراکز قدرت، از جمله‌ی ابعادی است که در زیرمجموعه‌ی نظریات مرتبط با نخبگان مورد بحث قرار می‌گیرد. صرف‌نظر از این‌که نخبگان، به‌صرف شخصیت ذاتی و استعدادهای فردی، متمایز و برتر از دیگر بخش‌های جامعه شمرده شوند،^۲ و یا امکان اثرگذاری آن‌ها بر رویدادها و تغییرات جامعه ناشی از قرار گرفتن این عده در حوزه‌ی قدرت قلمداد گردد،^۳ در هر حال، تجزیه و تحلیل تاریخ ایران، که می‌توان بخش عمده‌ای از رویدادها و تحولات آن را شخصیت‌محور و نخبه اساس تلقی کرد، مستلزم توجه جدی به نقش نخبگان، به‌ویژه نخبگان ایلی - خاندانی و نیز نخبگان حاضر در دولت مرکزی، و تبیین روابط بین آن‌هاست.

بی‌گمان، دیدگاهی که بر نقش مؤثر ایلات و نخبگان ایلی - خاندانی در شکل‌گیری، تقویت یا تضعیف دولت‌ها در تاریخ ایران تأکید می‌کند،^۴ بر پایه‌های استواری از واقعیت‌های انکارناپذیر تاریخی استوار است. معادله‌ی چرخش قدرت در تاریخ سده‌های اخیر ایران را می‌توان برپایه‌ی رابطه‌ی سه‌وجهی عناصر دولت، نخبه‌ی ایلی - خاندانی و جامعه، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

با عنایت به ویژگی‌های اجتماعی و تاریخی جامعه‌ی ایران، این تحقیق به‌روش تاریخی و با تأکید بر نگرش جامعه‌شناسی تاریخی سامان یافته است که بر ویژگی‌های خاص زمانی و

۱ محمدرضا تاجیک (۱۳۷۹)، مدیریت بحران، نقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران، تهران: فرهنگ‌گفتمان، ص ۲۵.

۲ تی‌بی باتامور (۱۳۶۹)، نخبگان و جامعه، ترجمه‌ی علی‌رضا طیب، تهران: دانشگاه تهران، ص ۳.

۳ گی روشه (۱۳۶۶)، تغییرات اجتماعی، ترجمه‌ی منصور و توفی، تهران: نی، ص ۵۳.

۴ حمید احمدی (۱۳۷۹)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه یا واقعیت، تهران: نی، ص ۷۵.

مکانی ایران، پویایی‌های درونی آن و منابع تاریخی و اجتماعی بومی تکیه می‌کند،^۱ و در بطن خود دربردارنده‌ی عناصر شکل‌دهنده و سازنده‌ی وفاق، هویت و یک‌پارچگی ملی است.

زمینه‌ها و ابعاد موضوع

الف. جایگاه خراسان در نزد دولت مرکزی

جایگاه خراسان در دیدگاه و کارکرد دولت مرکزی، تا پیش از بحران سالار، از جهاتی شایسته‌ی تأمل است. چنین برمی‌آید که نگاه برخی دولت‌مردان به این موضوع، نه بر پایه‌ی تمامیت ارضی یک واحد مستقل سیاسی به نام ایران، بلکه بر اساس منافع شخصی و گروهی و حساب دخل و خرج شکل گرفته است. اشاره‌ی منابع تاریخی به تحریکات و افتانات برخی درباریان فتحعلی‌شاه در این باره و با این مضمون که خرج نگهداری خراسان به دخل آن نمی‌ارزد،^۲ بخشی از واقعیتی است که بر عرصه‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در سطح کلان حاکمیت سایه افکنده، و بنابراین، تا حدودی می‌توان با این دیدگاه موافق بود که پس از آقامحمدخان قاجار، دولت مرکزی در بخش شایان توجهی از دوره‌ی فتحعلی‌شاه و محمدشاه، عملاً تسلط لازم و کافی بر خراسان نداشت.^۳

ب. پیشینه‌ی حضور آصف‌الدوله و سالار در خراسان

از نظر شخصیتی، آصف‌الدوله دارای ویژگی‌ها و خصلت‌های ایلبانی و نظامی‌گری بود؛ هرچند در جنگ با روسیه پیشینه‌ی روشنی نداشت و گریز او از صحنه‌ی جنگ، سابقه‌ای ناخوش-آیند برای او رقم زد، اما در مجموع او در زمره‌ی «حاملان سیف و علم» قرار می‌گرفت. انتصاب آصف‌الدوله به عنوان حاکم خراسان، به پیشنهاد قائم‌مقام و با هدف دور کردن وی از مرکز حکومت و پس از آن صورت گرفت که وی برای پذیرفتن حکومت فارس، شروطی را تعیین کرد، که به تعبیر قائم‌مقام فراهانی، فقط تاج و تخت شاه را نخواستند بود.^۴ آصف‌الدوله برخلاف میل باطنی خویش، به خراسان رفت و پیوسته در پی فرصتی بود تا حقی را که تصور

۱ حمید احمدی (۱۳۸۸)، بنیادهای هویت ملی ایرانی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ص ۸.

۲ جهانگیر میرزا (۱۳۸۴)، تاریخ نو، به‌اهتمام عباس اقبال، تهران: علمی، ص ۱۵۳.

۳ سیمونیچ، ای، او (۱۳۵۳)، خاطرات وزیرمختار از عهدنامه‌ی ترکمن‌چای تا جنگ هرات، ترجمه‌ی یحیی آرین‌پور، تهران: پیام، ص ۳۶.

۴ محمدتقی‌خان سپهر (۱۳۷۷)، ناسخ‌التواریخ، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، ج ۲، تهران: اساطیر، ص ۶۳۰.

می‌کرد از او دریغ شده و مقام صدارتی را که گمان می‌کرد به ناروا به‌دیگری واگذار گردیده است، بازپس گیرد و از این رو، بلافاصله پس از قتل قائم‌مقام، با هدف دستیابی به صدارت، بدون کسب اجازه از شاه، از خراسان عازم تهران شد؛ اما تلاش او با انتصاب حاج‌میرزا آقاسی، به‌عنوان صدراعظم، بی‌حاصل ماند، و او با سرخوردگی و کینه‌ای دوجندان نسبت به شاه و آقاسی، به‌مشهد بازگشت.^۱ می‌توان چنین برداشت کرد که ویژگی‌های شخصیتی و عمل‌کرد حاج‌میرزا آقاسی و اختلافات او با آصف‌الدوله و سالار، به‌ویژه رقابت بر سر منصب صدارت، یکی از زمینه‌های شکل‌گیری تحولات بعدی سالار و آصف‌الدوله بوده است.

آصف‌الدوله، پس از ناامیدی از دستیابی به صدارت، استراتژی خود را که بر حمایت از محمدشاه استوار بود، تغییر داد و به‌تحریک بهمن‌میرزا، دیگر شاه‌زاده‌ی قاجار، پرداخت. برنامه‌ی آصف‌الدوله این بود که پس از رسیدن بهمن‌میرزا به‌پادشاهی، خود و پسرانش مقام صدارت و دیگر مناصب مهم حکومت را در اختیار گیرند.^۲

ج. سالار و آصف‌الدوله، دو گرایش متفاوت

از نگاه آصف‌الدوله که رگه‌های قوی‌تری از واقع‌بینی در آن به‌چشم می‌خورد، زمینه‌های اجتماعی و سیاسی لازم برای پذیرش انتقال سلطنت به‌خاندان آصف‌الدوله و سالار وجود نداشت و بر این اساس وی پیشنهاد هم‌آهنگی با بهمن‌میرزا را، به‌عنوان یکی از شاه‌زادگان خاندان سلطنت؛ برای نشستن بر تخت پادشاهی پس از سرنگونی محمدشاه، مطرح کرد. در نقطه‌ی مقابل، سالار که انگیزه‌های قدرت‌طلبی در او قوی بود، توجه کم‌تری به این ابعاد داشت و بر این باور بود که در نتیجه‌ی گسترش نارضایتی عمومی از محمدشاه و آقاسی، زمینه‌ی لازم برای کنار زدن این دو و رسیدن به‌قدرت، وجود دارد و با این اوصاف، نیازی به حضور امثال بهمن‌میرزا نمی‌دید. بر همین اساس، وی تمایل خود را برای دستیابی به تاج و تخت پادشاهی ایران پوشیده نگذاشت؛ از جمله، در زمانی که محمدشاه قاجار درگذشت و این خبر به‌اردوی حمزه‌میرزا در خراسان رسید، سالار که خود و سپاهش از نظر روحی و روانی تقویت شده بودند، با لحنی آمیخته با غرور به‌حمزه‌میرزا پیغام داد که، «اگر از این پس تاج و تخت ایران بهره‌ی من گشت ... تو را و این لشکر را ... پاداشی پادشاهانه خواهم کرد».^۳

۱ رضاقلی‌خان هدایت (۱۳۳۹)، *روضه‌الصفای ناصری*، ج ۱۰، تهران: خیام، ص ۱۶۷.

۲ هدایت، همان، ج ۱۰، صص ۳۴۱-۳۴۲؛ سپهر، همان، ج ۲، ص ۸۶۹.

۳ سپهر، همان، ج ۲، ص ۹۷۷.

آصف‌الدوله بر این باور بود که جای‌گزین محمدشاه حتماً باید یکی از اعضای خاندان سلطنت باشد و بهمن‌میرزا را برای این امر گزینه‌ای مناسب یافته بود. وی تلاش می‌کرد با فراهم آوردن زمینه‌های لازم و در طی روندی آرام و تدریجی، بهمن‌میرزا را به سلطنت برساند و خود به‌صداقت برسد، یا بتواند حوزه‌ی جغرافیایی قلمرو خود را از خراسان به سمت پایتخت گسترش دهد و در فرصت مناسب به سمت تهران و دستیابی به قدرت حرکت کند.

در مقابل، سالار بر اساس اطلاعاتی که از تهران و از درون دربار به‌او می‌رسید، بر این گمان بود که بخش اعظم دولت‌مردان و جامعه از عمل‌کرد محمدشاه و آقاسی ناراضی‌اند و زمینه برای حرکت وی به سمت تهران و رسیدن به قدرت فراهم است. وی معتقد بود، می‌توان با استفاده از نارضایتی اجتماعی موجود و سوء عمل‌کرد شاه و صدراعظم، سلطنت را به‌شاخه‌ی دوئو از ایل قاجار انتقال داد. از این‌رو، وی با حضور بهمن‌میرزا در معادله‌ای که برای تقسیم قدرت طراحی کرده بودند، موافق نبود.

د. کارکرد منفی دولت مرکزی به‌مثابه زمینه‌ای برای تقویت گرایش عمومی به سالار

بیش از یک دهه صدارت حاج‌میرزا آقاسی، از یک‌سو با بیماری محمدشاه، و از دیگر سو با بی‌کفایتی و ناکارآمدی شخص آقاسی، پی‌آمدهای ناخوشایندی در عرصه‌ی جامعه و حکومت، به‌ویژه از حیث تعمیق شکاف بین حاکمیت و بدنه‌ی جامعه، در برداشت. از قرائن چنین برمی‌آید که ناخشنودی اجتماعی از عمل‌کرد حکومت، بخش شایان توجهی از جامعه را در بر گرفته و به‌شکل‌ها و در قالب‌های گوناگون بروز و ظهور یافته بود. این دیدگاه که حکومت قاجار نتوانسته بود محبوبیتی عام و فراگیر به‌دست آورد و بدنه‌ی جامعه علاقه‌ی چندانی بین خود و این خاندان احساس نمی‌کرد، و حتی در نقطه‌ی مقابل، از آن بیزار بود،^۱ از جهاتی در بردارنده‌ی ابعادی از واقعیتی است که بروز و ظهور لایه‌هایی از آن را می‌توان در گرایش عمومی به سالار در خراسان به‌چشم دید. طیف نسبتاً گسترده‌ی هواداران سالار در بخش‌ها و قشرهای گوناگون جامعه و پراکندگی و تنوع اجتماعی آن، از برخی خوانین محلی تا گروه‌های قومی و برخی علمای مذهبی و طبقات شهرنشین،^۲ مؤید همین فرض است. قرائن فراوان و گوناگون نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری و تداوم تحرکات

۱ جان فوران (۱۳۷۸)، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: رسا، ص ۲۲۱.

۲ عباس اقبال (۱۳۶۳)، میرزاتقی‌خان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشار، تهران: نشر توس، ص ۱۳۵.

سالار، نارضایتی بدنه‌ی جامعه از وضع موجود و عمل کرد دستگاه‌ها و دولت‌مردان منسوب به حکومت مرکزی بوده است.

با این اوصاف، نقش عناصری از حاکمیت در گسترش ابعاد نارضایتی عمومی و تنش بین جامعه و حکومت، انکارناپذیر است. این عناصر اگرچه در جایگاه قدرت و مدیریت قرار داشتند، اما کارکرد آنان به گونه‌ای بود که خواسته یا ناخواسته، به تعمیق بحران موجود کمک می‌کرد. تأثیر عمل کرد نامطلوب حاج میرزا آقاسی در مقام صدراعظم، که موجبات نارضایتی را در بخش‌هایی از جامعه فراهم آورده بود، در تقویت جایگاه سیاسی و اجتماعی سالار در خراسان انکارناپذیر است.

نقاط ضعف عمل کرد محمدشاه و آقاسی، در مقام عالی‌ترین مقامات حاکمیت، و پی‌آمدهای ناخوش‌آیند اجتماعی آن، برای آصف‌الدوله و سالار، فرصت و زمینه‌ای مناسب فراهم آورده بود تا بر پایه‌ی بزرگ‌نمایی آن بتوانند بخش‌هایی از توده‌ی مردم و بدنه‌ی جامعه را به سمت خود بکشانند. نزدیکی این دو به‌خاندان سلطنت، و تأکید آن‌ها بر نقاط ضعف آقاسی، می‌توانست از شکل‌گیری و تقویت فرضیه‌ی تجزیه‌طلبی آن‌ها در اذهان عمومی، تا حد شایان توجهی جلوگیری کند. در تحلیل علل گرایش بخش فراوانی از اهالی مشهد و خراسان به سالار، نمی‌توان از تأثیر عمل کرد نادرست سپاهیان حکومتی، از جمله قوای حمزه‌میرزا در خراسان، چشم پوشید. آن گونه که به روشنی در منابع بازتاب یافته است، تلاش مردم برای «حفظ زن و فرزند و اموال و اطفال»^۱ از گزند قوای دولتی، بخشی از جامعه را به سمت سالار و گریز از عناصر دولتی می‌کشانید.

بعید نیست انعکاس و تاحدی بزرگ‌نمایی مشکلات جامعه و حکومت و ضعف مدیریت آقاسی و شاه، به وسیله‌ی محمدقلی‌خان، پسر دیگر آصف‌الدوله، که در دربار محمدشاه منصب داشت، انگیزه‌ی سالار و آصف‌الدوله را برای مخالفت با دولت مرکزی و دست‌یابی به قدرت افزایش داده باشد.^۲ سالار اغلب رفتار خود را بر پایه‌ی کارکرد منفی آقاسی توجیه می‌کرد.

ه. زمینه‌ی مذهبی

حضور نسبتاً بلندمدت خاندان آصف‌الدوله و فرزندانش در مقام حاکمان سیاسی و متولیان

۱ سپهر، همان، ج ۲، ص ۹۷۶.
۲ همان، ج ۲، صص ۸۵۹ - ۸۶۰.

حرم رضوی در خراسان، پایگاه سیاسی و اجتماعی و حتی اعتقادی قابل توجهی برای آن‌ها ایجاد کرده و گسترش داده بود.^۱ چنین برمی‌آید که سالار، در سطح برخی قشرهای جامعه و جبهه‌های دینی داشته و از پشتیبانی بخشی از علمای خراسان و توده‌ی مردم متدین برخوردار بوده و حتی گاهی رویارویی او با قوای دولتی نوعی جهاد به‌شمار می‌رفته است.^۲ از متن و لحن منابع برمی‌آید که سالار از نظر نظامی، اجتماعی و مذهبی، دارای پشتوانه‌ی چشم‌گیری بوده است. آماري که از قوای نظامی سواره و پیاده و تجهیزات نظامی او ارائه شده، و همچنین اشاره به نقش علمای مشهد در پشتیبانی از سالار، مؤید این فرض است.^۳ در این باره نمی‌توان تأثیر منفی عمل‌کرد نادرست برخی بخش‌های نظامی و سیاسی حکومت را نادیده انگاشت. این امر به‌ویژه آن‌جا که با اعتقادات دینی جامعه پیوند می‌خورد، اثری دوچندان می‌یابد. موضع‌گیری آشکار و تند علمای دینی مشهد در همراهی با سالار و علیه نیروهای نظامی دولتی، در نتیجه‌ی رفتار خلاف اخلاق بخشی از نظامیان مذکور، نمونه‌ای گویاست.^۴

و. ابعاد خارجی موضوع

بررسی نقش دولت‌های خارجی در تحركات و بحران سالار حائز اهمیت است. از یک منظر، هدف اصلی سیاست بریتانیا در ایران، استفاده از این کشور به‌عنوان دولت حائل و دفاع از منافع عظیم‌تر خود در هند، و جلوگیری از نفوذ توسعه‌طلبانه‌ی روسیه به آسیا، بوده است.^۵ از منظری دیگر، تجزیه‌ی خراسان و تشکیل کشوری تازه، از یک‌سو تضعیف بیش از پیش ایران را در پی داشت، و از دیگرسو خطر تهدید منافع انگلیس را در هند از جانب ایران کاهش می‌داد، و گذشته از این، زمینه‌ی افزایش نفوذ و دخالت انگلیس را در مسائل منطقه‌ای بیش از پیش مساعد می‌ساخت.

از سوی دیگر، اختلافات و رقابت‌های دیرین خاندان آصف‌الدوله با شاهان قاجار و نیز روابط آشکار و پنهان آن‌ها با انگلیس،^۶ مجموعه‌ای از عوامل و زمینه‌ها را به‌گونه‌ای مکمل

۱ رابرت گرانت واتسن (۱۳۴۰)، تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۱ میلادی، ترجمه‌ی عباس‌قلی آذری، تهران: ابی‌نا، صص ۲۳۲ - ۲۳۳.

۲ سپهر، همان، ج ۲، ص ۹۷۵.

۳ سپهر، همان، ج ۲، ص ۱۰۴۲.

۴ همان، ج ۲، ص ۹۷۵.

۵ فوران، همان، ص ۱۷۴.

۶ حسین مکی (۱۳۶۰)، امیرکبیر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۷۲.

در کنار یکدیگر قرار می‌داد و بستری مناسب برای نمایش قدرت و تلاش برای انتزاع خراسان از حکومت مرکزی، فراهم می‌آورد.

مراحل شکل‌گیری

بحران سالار را بر اساس اقدامات و رفتار عناصر اصلی آن، به‌ویژه سالار، می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد:

الف. مرحله‌ی نخست که ضمن آن سالار و همراهانش در عین حال که در پی تهیه و تجهیز نیرو و همراه کردن جامعه و عناصر مؤثر جامعه بودند، اما از علنی کردن مخالفت خود با دولت مرکزی خودداری می‌کردند.

ب. مرحله‌ی دوم که در طی آن، مخالفت و عصیان خود را علیه دولت آشکار ساختند. این مرحله از سال ۱۲۶۳ ه‍.ق و با حمله‌ی قوای سالار به قلعه‌ی کلات که در تصرف نیروی نظامی دولتی بود، آغاز شد.

بدینی دولت مرکزی به آصف‌الدوله و سالار، که ریشه در گذشته داشت، از این مقطع که از آن با عنوان «آغاز فتنه‌ی خراسان» یاد شده است،^۱ وارد مرحله‌ی تازه‌ای گردید. تحریکات محمدقلی‌خان پسر آصف‌الدوله که طی نامه‌نگاری با پدر خود صورت می‌گرفت و او را به تجهیز نیرو و تلاش برای دستیابی به سلطنت و برانداختن آقاسی ترغیب می‌کرد، و نیز پیوند سالار و آصف‌الدوله با جعفرقلی‌خان شادلو حاکم بجنورد که از نگاه دولت مرکزی چهره‌ای متهم به‌شمار می‌رفت، و خودداری آصف‌الدوله از تحویل وی به‌دولت پس از چند بار احضار،^۲ مهم‌ترین زمینه‌های تشدید بدینی دولت مرکزی به رفتار آصف‌الدوله و سالار در مقام حکومت خراسان به‌شمار می‌رود.

بحران سالار آمیزه‌ی پیچیده‌ای از ابعاد، زمینه‌ها و انگیزه‌های چندگانه بود. از یک‌سو ریشه در اختلافات و رقابت‌های درون‌ایلی بین دو شاخه‌ی اصلی قاجار، دولو و قوانلو، داشت. از دیگر سو ناشی از جاه‌طلبی شخصی آصف‌الدوله و سالار برای دستیابی و گسترش حوزه‌ی قدرت سیاسی خود و خاندان خود بود. از طرف دیگر، عمل‌کرد نادرست مقامات دولت مرکزی، به‌ویژه آقاسی در مقام صدارت، در شکل‌گیری، گسترش و تشدید آن نقش اساسی ایفا

۱ سپهر ج ۲ ص ۸۵۹

۲ همان، ج ۲، ص ۸۶۰.

کرد. افزون بر این، برخی رفتارهای ناخوش‌آیند فرمان‌دهان و بدنه‌ی نیروهای نظامی اعزامی به خراسان، انگیزه‌ی گرایش به‌سالار را به شدت تقویت نمود. گذشته از این، رگه‌هایی از اختلافات خراسانی، آذربایجانی و عراقی در آن به چشم می‌آمد. همچنین، نقش برخی علمای مذهبی را در تشجیع جامعه به‌رویارویی با قوای دولتی و پشتیبانی از سالار نباید از نظر دور بماند. علاوه بر این، دخالت‌ها و تحریکات مستقیم و غیرمستقیم برخی قدرت‌های خارجی، از جمله انگلستان، نیز مزید بر علت بود.

تبیین و مقایسه‌ی دو استراتژی حاکمیت

از حیث ویژگی‌ها و مبانی استراتژی حاکمیت در مدیریت بحران سالار، می‌توان این فرضیه را مطرح ساخت که دولت مرکزی در دو مقطع زمانی متفاوت، دو استراتژی را با ویژگی‌ها و اصول متمایز، در پیش گرفت. در ادامه و بر پایه‌ی محورهای مشخص آن، دو استراتژی به‌گونه‌ای عینی و مستند مورد مقایسه قرار می‌گیرد.

محور نخست، مقایسه‌ی مقطع زمانی و طراحان و مجریان دو استراتژی

از نظر زمانی، استراتژی نخست حاکمیت در سال‌های پایانی سلطنت محمدشاه و صدارت حاج میرزا آقاسی، یعنی همزمان با شکل‌گیری و گسترش اولیه‌ی تحریکات سالار، تعریف شد. استراتژی دوم از زمان روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه و به‌ویژه با برنامه‌ریزی و پی‌گیری امیرکبیر در مقام صدراعظم اجرا گردید. در استراتژی نخست، حاج میرزا آقاسی، و در استراتژی دوم، امیرکبیر، نقش اصلی را ایفا کرد.

محور دوم، چگونگی بهره‌گیری از ظرفیت‌های انسانی و مدیریتی

مقایسه‌ی قرائن و شواهد، آن‌گونه که در ادامه می‌آید، نشان می‌دهد که از این حیث بین دو استراتژی تفاوت عمده‌ای وجود داشته است:

استراتژی نخست

به‌گونه‌ای تعریف‌نشده و اتفاقی، برخی نخبگان ایلی - خاندانی حاضر در حکومت، به‌کار گرفته شدند. در این باره، سلیمان خان دُنْبلُی که در ادامه کار کرد وی به‌تفصیل شرح داده خواهد

شد، نمونه‌ای روشن است.

از جمله اشتباهات فاحش دولت‌مردان در استراتژی نخست، کم‌توجهی به‌توان و ظرفیت نخبگان محلی، از جمله نخبگان و ایلات کُرد ساکن خراسان، برای همراهی با سیاست‌های دولت مرکزی بود. در این باره می‌توان، به‌عنوان یک نمونه‌ی عینی، به سام‌خان زعفران‌لو، ایلخانی ایل بزرگ و تأثیرگذار کُرد زعفران‌لو اشاره کرد، که در وضعیتی ناخوش‌آیند و حبس‌گونه در تهران اقامت داشت. در یک نگاه کلی، سام‌خان در استراتژی نخست حاکمیت، نه تنها جایگاه قابل توجهی نداشت، بلکه نقش یک زندانی محترم را در پایتخت ایفا کرد. بعدها نقش اثرگذار و تعیین‌کننده‌ی سام‌خان در روند مهار تحرکات سالار، نشان داد که تصمیم و رفتار حاکمیت در دور نگاه داشتن وی از صحنه‌ی اثرگذاری و تلاش برای انزوای وی، تا چه حد غیرواقع‌بینانه بوده است.

استراتژی دوم

جایگاه روشنی برای بهره‌برداری از توان و امکان حداکثری همه‌ی ظرفیت‌های مدیریتی و انسانی و اجتماعی کشور، از جمله نخبگان ایلی - خاندانی و دولت‌مردان کُرد، در مسیر حفظ تمامیت ارضی و تثبیت امنیت و تأمین منافع ملی تعریف شد و از این حیث رابطه‌ای مکمل و منسجم بین سطوح تصمیم‌گیری و اجرا در مدیریت بحران مشاهده گردید.

به‌عنوان نمونه‌ی بارز، نقش سام‌خان زعفران‌لو، که در استراتژی نخست تا سطح یک زندانی در دربار تنزل یافته بود، تا جایگاه عنصری مؤثر و کلیدی در عرصه‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی ارتقا یافت و زندانی محترم پیشین، علاوه بر احراز دوباره‌ی جایگاه اجتماعی خود در خراسان، در نتیجه‌ی کارکرد مؤثر خویش، بارها با تشویق حاکمیت روبه‌رو شد.

تأکید حاکمیت بر استفاده‌ی بهینه از ظرفیت‌های انسانی و مدیریتی موجود، از جمله بهره‌گیری حداکثری از توان سیاسی و نظامی نخبگان ایلی - خاندانی حاضر در حاکمیت، به‌ویژه نخبگان کُرد، از جمله‌ی عوامل مؤثر بر موفقیت در استراتژی دوم بود. در این میان، امیرکبیر در مقام صدراعظم، نقشی محوری داشت. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رفتار سیاسی و توانایی‌های شخصی امیرکبیر، بهره‌گیری از حداکثر توان و امکان سیاسی - اجتماعی و استفاده از توان نخبگان بخش‌های گوناگون جامعه بود. وی در این مسیر خود را منحصر به همکاری با بخش خاصی از حکومت و جامعه نکرد و همین کارکرد، بازدهی اقدامات و مدیریت او را در

مدیریت بحران سالار به گونه‌ای معنی‌دار افزایش داد. استفاده‌ی حداکثری حاکمیت، به‌ویژه شخص امیرکبیر، از توان و امکان نخبگانی همچون چراغعلی خان زنگنه، سام‌خان زعفران‌لو، جعفرقلی‌خان شادلو، حسن‌علی‌خان گروسی، مجیدخان مکرری و امثال آنان، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر موفقیت استراتژی دوم داشت.

علاوه بر این، از دیگر اقدامات مؤثر امیرکبیر این بود که با به‌کارگیری برخی رجال سیاسی و نظامی که از نظر ایلی و طایفه‌ای خاستگاهی مشترک با سالار داشتند، سمت و سوی بحران را از چارچوب طایفه‌ای خارج کرد و اولاً اجازه نداد شکاف طایفه‌ای موجود بین دوئو و قوانلو ژرفای بیش‌تری بیابد و صف‌بندی تازه‌ای در برابر حاکمیت شکل گیرد، و در ثانی ظرفیت مدیریتی حاکمیت را گسترش داد. انتصاب و اعزام محمدناصرخان دوئو قاجار به خراسان،^۱ نمونه‌ی بارزی است که در تأیید این فرضیه کاربرد دارد. نکته‌ی قابل تأمل این که محمدناصرخان دوئو در زمان آقاسی و در چارچوب استراتژی نخست، تا جایگاه یک متهم به هواخواهی از سالار تنزل یافت^۲ و حاکمیت، نه تنها از توان و ظرفیت او بهره‌ای نمی‌برد، بلکه رفته‌رفته او را به یک مخالف تبدیل می‌کرد.

محور سوم، چگونگی تعریف رابطه‌ی سه‌وجهی حاکمیت، عناصر بحران و بدنه‌ی جامعه

استراتژی نخست

از آن‌جا که نزد حکومت برنامه‌ای منسجم وجود نداشت، پیوندی منطقی و تکمیل‌کننده میان حوادث پدید نیامد. شکست‌ها و پیروزی‌ها منقطع از یکدیگر بود و تصمیمات نظامی و امنیتی با سیاست‌های اجتماعی، همخوانی لازم و کافی را نداشت. چنین برداشت می‌شود که حاکمیت در پی پیروزی قهری و نظامی به هر قیمت و بی‌توجه به پی‌آمدها و بازتاب‌های سیاسی و اجتماعی آن بود. غلبه‌ی چنین نگرشی موجب گردید پیروزی‌های مقطعی نظامی نیز تحت‌الشعاع شکست‌های روانی، سیاسی و اجتماعی حاکمیت قرار گیرند و اثر خود را از دست بدهند. برای نمونه، زمانی که حمزه‌میرزا از جانب حکومت مأمور رویارویی با سالار شد، در نبرد نظامی بر او غلبه کرد، اما از آن‌جا که حاکمیت برای جدایی بین بدنه‌ی جامعه و عناصر اصلی موجد

۱ هدایت (۱۳۳۹)، همان، ج ۱۰، ص ۴۱۰.

۲ همان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

بحران، برنامه‌ای نداشت، پیروزی در نبرد نظامی نیز چندان پایدار نبود و تحت‌الشعاع تحرکات اجتماعی هواداران سالار در شهر مشهد قرار گرفت و عملاً شهر به دست آنان افتاد.^۱

در واقع، نه تنها برای جداسازی بدنه‌ی جامعه و مردم از عناصر اصلی بحران، تلاشی جدی صورت نگرفت، بلکه به‌عکس، کارکرد حاکمیت و عناصر منتسب به آن به‌گونه‌ای بود که بدنه‌ی جامعه را به سمت گریز از دولت مرکزی و گرایش به عوامل موجد بحران، سوق می‌داد. بخش قابل توجهی از مدیران، حتی در عالی‌ترین سطوح حاکمیت، خود جزئی از بحران^۲ به‌شمار می‌رفتند. بدین معنا که عمل‌کرد شاه و صدراعظم (محمدشاه و آقاسی) در مقام نمایندگان بلندپایه‌ی حاکمیت، تأثیری آشکار در شکل‌گیری و گسترش نارضایتی داشت و بازتابی روشن از بی‌کفایتی در سطوحی از جامعه یافت و دست‌آویزی محکم در اختیار بحران‌سازان قرار داد تا بر پایه‌ی آن، به تلاش گسترده‌ای برای جذب بخش‌ها و قشرهای گوناگون جامعه بپردازند.

نمونه‌ی بارز تأثیر این امر در پیروزی اولیه‌ی قوای حشمت‌الدوله بر سالار و تصرف بجنورد بود که پس از مدت کوتاهی بر اثر عمل‌کرد ناخوش‌آیند و ناکارآمد محمدعلی‌خان ماکویی، حاکم منصوب بجنورد، اهالی خواستار بازگشت سالار شدند و در نهایت، شهر بار دیگر به تصرف قوای سالار در آمد. رفتار سربازان ماکویی با اهالی بجنورد، به‌گونه‌ای که «از هیچ‌گونه ظلم و ستم پرهیز نمی‌فرمودند»،^۳ و پی‌آمد چنین رفتاری، آن‌گونه که به‌صراحت در منابع انعکاس یافته، جز گریز بدنه‌ی جامعه از قوای منسوب به حاکمیت نبوده است.^۴ همچنین، رفتار ناخوش‌آیند نیروهای نظامی دولتی در مشهد، که به‌تصریح منابع، «دست تعدی به اموال و ائصال رعیت شهر و حومه فرابردند، ... و مانند اهل غارت و یغما هرچه می‌یافتند برمی‌گرفتند»، بازتابی آشکار از نارضایتی و گرایش عمومی به مخالفان دولت داشته است.^۵ به‌نظر می‌رسد، چنین رفتاری نشأت گرفته از روش و منش تصمیم‌گیرندگان و نخبگان حاضر در سطوح عالی حاکمیت بوده. تعبیر منابع در تحلیل عمل‌کرد حاج‌میرزا آقاسی، صدراعظم و تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی مسائل کشور پس از شاه، با این مضمون که، «صغیر و کبیر مملکت را رنجیده‌خاطر می‌ساخت»،^۶ مؤید این فرضیه است.

۱ همان، ج. ۱۰، صص ۳۷۱-۳۷۵.

۲ تاجیک، همان، ص ۱۹.

۳ سپهر، همان، ج. ۲، ص ۸۸۳.

۴ همان، ج. ۲، ص ۸۸۴.

۵ همان، ج. ۲، ص ۹۷۲.

۶ همان، ج. ۲، ص ۹۱۷.

استراتژی دوم

تصمیم‌گیری و اجرا در مسیر مدیریت بحران، به‌گونه‌ای منسجم و مرحله به‌مرحله انجام می‌گرفت: امیرکبیر نخست تلاش کرد ابعاد منفی کارکرد دولت مرکزی را به‌حداقل کاهش دهد و آن‌گاه خط جدا کردن بدنه‌ی جامعه از عناصر موجد بحران را دنبال کرد و در نهایت با تکیه بر ظرفیت‌های مدیریتی و نیروی انسانی، توانست استراتژی خود را با موفقیت به‌انجام رساند.

تأکید ویژه‌ی امیرکبیر بر رفتار منطقی و به‌دور از ستم نیروهای اعزامی بود. در این باره تأکیدات صریح او خطاب به سلطان مراد میرزا، فرمان‌ده قوای اعزامی به خراسان،^۱ گویای اعتقاد جدی امیرکبیر به رعایت حقوق اهالی و تلاش برای ایجاد و تعمیق شکاف بین مردم عادی و عناصر بحران است. از نگاه امیرکبیر، برخی رفتارهای غیراصولی قوای دولتی، گرایش بدنه‌ی جامعه به سالار بیش‌ترین تأثیر می‌داشت و اصلاح این روند ناخوش‌آیند، تقویت اعتماد و گرایش عمومی به دولت مرکزی را موجب می‌گردید.

تلاش برای جداسازی عناصر اصلی موجد بحران از دیگر لایه‌ها و قشرهای جامعه، که بالقوه امکان همراهی و پشتیبانی از آن را داشتند، از جمله‌ی روش‌های به‌کار رفته از سوی امیرکبیر بود. حتی برخی نخبگان محلی که متأثر از فضا سازی‌ها، با سالار همراه شدند، در این مرحله نه تنها از سالار جدا می‌شوند، بلکه در چارچوب استراتژی حاکمیت نیز به‌ایفای نقش پرداختند. نمونه‌ی جعفرقلی خان شادلو، یکی از نخبگان محلی و چهره‌ی شاخص ایل کُرد شادلو در خراسان، که در نتیجه‌ی اعزام نورمحمدخان سردار و سلیمان خان افشار از سوی امیرکبیر و مذاکره با وی، از سالار جدا و به‌دولت مرکزی متمایل شد، در این باره موردی برجسته است.^۲

محور چهارم، تأثیر عنصر خارجی

جلوگیری از مداخله‌ی عنصر خارجی، از دیگر اصولی بود که در استراتژی دوم حاکمیت بر آن تأکید گردید. عنصر خارجی و به‌طور مشخص، انگلیس، که از راه پشتیبانی آشکار و پنهان از خاندان آصف‌الدوله و سالار در شکل‌گیری و گسترش بحران نقش داشت و احتمالاً در چارچوب سیاست‌های منطقه‌ای خود که ایجاد دولت‌های ضعیف و حائل بین ایران و هندوستان بود و

۱ فریدون آدمیت (۱۳۶۲)، *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی، ص ۲۴۰.

۲ سپهر، همان، ج ۲، ص ۹۸۴.

تجزیه‌ی خراسان را نیز دنبال می‌کرد، در این مرحله که نشانه‌های افول سالار به چشم می‌آمد، تلاش کرد از راه مداخله و اثرگذاری بر سیاست‌ها و تصمیمات حاکمیت، زبان‌های ناشی از شکست سالار را برای خود به‌حداقل کاهش دهد و حتی‌الامکان منافع خود را تأمین نماید.

این‌که امیرکبیر در مقام صدراعظم و تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی در مدیریت کلان کشور، به‌هیچ‌وجه، حتی در صورت کشته شدن بیست‌هزار نفر نیز حاضر به پذیرفتن میانجی‌گری و دخالت نمایندگان دولت‌های خارجی نبود،^۱ نشان می‌دهد که امیرکبیر در استراتژی مدیریتی خود بر اصل کاهش دخالت عنصر خارجی به‌حداقل، تأکید جدی و عملی می‌ورزید و بهای پای‌بندی به این اصل راه، هرچند گزاف، پرداخت نمود.

محور پنجم، نسبت هزینه و فایده

در هر رفتار حاکمیتی، محاسبه‌ی هزینه و فایده‌ی هر روش و اقدام، از جمله‌ی مسائلی است که مدت‌نظر تصمیم‌گیرندگان و مدیران قرار می‌گیرد. از قرائن چنین برمی‌آید که در استراتژی نخست، اصولاً چنین نگاهی بسیار ضعیف بوده است. عمل‌کرد حاکمیت و رفتار نیروهای منتسب به آن، چنان با ایجاد نارضایتی و گسترش اعتراض عمومی آمیخته و همراه بود که هزینه‌های معنوی و حیثیتی را بر نتایج و فایده‌ی حاصل، به‌گونه‌ای غیرقابل مقایسه افزایش داد، و از این حیث، برخی پیروزی‌های نظامی مقطعی نیز که به‌دست می‌آمد، از نگاهی واقع‌بینانه، تحت‌الشعاع هزینه‌های حیثیتی گزافی قرار گرفت که بابت آن پرداخت شد و در اعتراض عمومی به‌کارکرد حاکمیت و گرایش به‌عناصر مخالف بازتاب یافت.

در استراتژی دوم، بدون آن‌که استفاده از نیروی نظامی نادیده گرفته شود، راه‌کارهای سیاسی و مسالمت‌آمیز در اولویت قرار گرفته است. جداسازی بدنه‌ی جامعه از عناصر بحران، اصلاح روش‌ها و رفتارهای قوای منتسب به حاکمیت و دولت مرکزی در مسیر بازسازی اعتماد عمومی، جلوگیری از مداخله‌ی عناصر خارجی و بهره‌گیری حداکثری از ظرفیت‌های انسانی کشور، از جمله‌ی کارکردهایی بود که با هدف کاهش هزینه و افزایش فایده در استراتژی دوم مشاهده شدنی است.

نقش‌ها و سیاست‌ها، تعریف و جایگاهی منطقی و روشن دارند. نگاه به‌حوادث، اعم از

۱ واتسن، همان، ص ۲۵۸.

شکست یا پیروزی، واقع‌بینانه و بر پایه‌ی برآورد از توان و امکان موجود است. تثبیت اقتدار حکومت، تأمین امنیت جامعه، جلب رضایت عمومی و حفظ مرزهای کشور از تهدید، مهم‌ترین اهداف و اولویت‌هایی است که در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها مدنظر قرار می‌گیرد. مقایسه‌ی دو استراتژی از حیث هزینه و فایده، اعم از مادی و معنوی و حیثیتی، نشان می‌دهد که در استراتژی نخست، با وجود صرف هزینه‌های گزاف نظامی و سیاسی و اجتماعی، فایده‌ی چندانی عاید حاکمیت نشده، در حالی که در استراتژی دوم، از آن‌جا که هزینه‌ها در چارچوبی واقع‌بینانه صرف شده، فایده‌ی به‌دست‌آمده، در برابر هزینه‌های صرف‌شده، نسبتی قابل قبول داشته است.

تبیین نقش نخبگان ایلی - خاندانی و دولت‌مردان کُرد در مدیریت بحران سالار

سلیمان خان دُنْبلُی

دولت مرکزی تلاش کرد اطلاعات و اخبار خود را درباره‌ی عمل‌کرد آصف‌الدوله و سالار در خراسان، با هدف مهار این دو، تکمیل کند و با دقت بیش‌تری بر رفتار آن‌ها نظارت نماید. از این‌رو، سلیمان خان دُنْبلُی به‌عنوان شخصیتی «دانا دل کارآگاه که جز طریق صداقت نسپرده» است،^۱ به‌ظاهر به‌عنوان حاکم بسطام و شاهرود، و در واقع برای مأموریتی ویژه، راهی شرق کشور شد. پیش از عزیمت، آقاسی، در مقام نماینده‌ی بلندپایه‌ی حاکمیت، وظایف او را برای جمع‌آوری اخبار و نظارت بر تحرکات آصف‌الدوله و سالار به‌صراحت به او یادآورد گردید و تأکید کرد که باید «همه‌روزه عیون و جواسیس خویش را به‌اراضی خراسان گسیل سازی و مکنون خاطر پدر و پسر را تفرّس فرمایی و روزتاروز اندیشه‌ی ایشان را باز نمایی تا اگر واجب افتد ایشان را دفع دهیم و از محل و مکانتی که دارند فرود آوریم».^۲

به‌نظر می‌رسد بتوان حضور سلیمان خان دُنْبلُی را از نخستین موارد حضور نخبگان کُرد در این عرصه به‌شمار آورد.

اقدامات سلیمان خان، عرصه‌های فراوان و گوناگون سیاسی، نظامی، اطلاعاتی و امنیتی و اجتماعی را دربرمی‌گرفت. رفتار مدیریتی سلیمان خان دربردارنده‌ی نکات ظریف و شایان

۱ سپهر، همان، ج ۲، ص ۸۶۰

۲ همان، ج ۲، ص ۸۶۱

توجهی است و نشان می‌دهد که مورخ قاجار، صفت «مجرّب» را به‌درستی و بر پایه‌ی شناخت توان و تجربه‌ی وی به‌او اطلاق کرده است.^۱ سلیمان‌خان در ابتدا به نظم و انتظام بسطام پرداخت. در مرحله‌ی بعد به جمع‌آوری دقیق و سریع اخبار و ارسال آن به مرکز روی آورد و منطقه‌ی جغرافیایی بین استرآباد تا مشهد و بجنورد را زیر پوشش اطلاعاتی خود قرار داد. سپس تلاش کرد از میان ترکمانانی که سالار از بین‌شان متحدانی برای خود برگزیده بود، طوایفی را به‌خویش جذب کند، تا در زمان حمله‌ی مشترک سالار و ترکمانان هوادار او، اولاً اخبار و اطلاعات آن به‌سرعت از طریق ترکمانان هوادار سلیمان‌خان منتقل شود، و در ثانی برای مقابله با قوای سالار، از نیروی نظامی ترکمانان استفاده شود. او همچنین به یکی از خوانین محلی هوادار دولت، که مورد تعدی سالار قرار گرفته و به بسطام گریخته بود، پناه داد و امکانات سفر به تهران را در اختیارش گذاشت.^۲

بخشی از اطلاعات گردآوری شده به‌وسیله‌ی عوامل سلیمان‌خان دُنبلی، به تاکتیک‌ها و برنامه‌های اجتماعی و نظامی سالار برای جذب طوایف و قشرهای مختلف مردم خراسان در رویارویی با دولت اشاره می‌کند. این اطلاعات نشان می‌داد که سالار با استفاده از شگردهایی ویژه، ایلات و طوایف خراسان را در برابر عمل انجام شده قرار می‌داد و آنان را آلوده‌ی اعمال خود می‌ساخت و سپس از مجازات دولت می‌ترسانید، و به این ترتیب، مسیر برگشت و همراهی با دولت را بر آنان می‌بست. نکته‌ی دیگر این‌که، سلیمان‌خان دریافته بود که سالار و همراهانش قصد دارند تعدادی از بزرگان خراسان را به‌عنوان گروگان به قلعه‌ی کلات منتقل کنند و پس از آن، مقابله‌ی خود را با دولت رسمیت بخشند و آشکار سازند.^۳

از مطالعه‌ی قرائن تاریخی چنین برمی‌آید که سلیمان‌خان دُنبلی^[۱] به‌عنوان حاکم بسطام، نقش و کارکردی چند وجهی در مأموریتی که در این چارچوب به او واگذار شده بود، ایفا کرده است. از یک‌سو، وی با استفاده از تجربه‌ی خویش و برداشت واقع‌بینانه از اهداف آصف‌الدوله و سالار، توانست دولت مرکزی را در رویارویی با بحران یاری دهد. سلیمان‌خان دُنبلی، پس از آن‌که دریافت بازگشت آصف‌الدوله به‌خراسان می‌تواند ابعاد بحران را شدت بخشد و بر ژرفای آن بیفزاید، حاکمیت را قانع ساخت که اجازه‌ی بازگشت به‌خراسان را به

۱ همان‌جا.

۲ سپهر، ج ۲، صص ۸۶۰-۸۶۲.

۳ همان‌جا.

آصف‌الدوله ندهد.^۱

از سوی دیگر، به وی در مقام حاکم بسطام، در حقیقت مأموریت جمع‌آوری تازه‌ترین اخبار و نظارت بر روند رویدادهای خراسان را با عنایت به تحرکات و تحریکات سالار و همراهان او داشته است. پس از آن که نگرانی دولت مرکزی نسبت به اقدامات سالار در خراسان افزایش یافت، اطلاع از آنچه در خراسان می‌گذشت، به‌عنوان یک ضرورت و اولویت، در دستور کار حاکمیت قرار می‌گرفت و سلیمان‌خان دُنبلی که پیش از این حاکم خوی بود، در مقام «یکی از اعظم چاکران ارادت‌کیش» که «خالی از اغراض نفسانی» بود، مأمور شد که «از استرآباد و تراکمه و خراسان و اکراد متوقفه در آن‌جا استطلاعی حاصل کرده روزبه‌روز واقعات و حادثات آن اطراف را به امنای دولت ابدمدت معروض و معلوم سازد».^۲

افزون بر این، نقش سلیمان‌خان دُنبلی در مقام فرمان‌دهی بخش قابل توجهی از قوای مأمور به‌مقابله با سالار و به‌عنوان «سرتیپ عرب و عجم» وجهی دیگر از کارکرد وی را نشان می‌دهد.^۳ سلیمان‌خان دُنبلی در ۱۲۶۷هـ ق حاکم تربت بود و در مقابله با سرکشی سالار در خراسان نیز به نمایندگی از دولت مرکزی حضور داشت.^۴ ضمن این که مهدی‌قلی‌خان دُنبلی پسر سلیمان‌خان دُنبلی نیز به‌عنوان یکی از فرمان‌دهان زیردست سلیمان‌خان، در جمع نیروهای اعزامی به‌خراسان ایفای نقش می‌کرده است.^۵

نقش چراغعلی‌خان زنگنه

چراغعلی‌خان زنگنه^[۲] از دست‌پروردگان محمدخان زنگنه امیرنظام و از یاران و همراهان نزدیک میرزاتقی‌خان امیرکبیر، به‌عنوان یک دولت‌مرد کُرد حاضر در حکومت، نقشی اساسی در مهار بحران سالار به‌عهده داشته است.

امیرکبیر در نخستین گام‌های تثبیت قدرت و حاکمیت دولت مرکزی پس از روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه، حل و فصل بحران سالار را در مشهد پیش رو داشت. وی تصمیم گرفت

۱ هدایت، همان، ج ۱۰، ص ۳۱۹.

۲ همان، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

۳ هدایت، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

۴ میرزا جعفر خورموجی (۱۳۶۳)، حقایق‌ال‌اخبار ناصری، تهران: نی، ص ۹۱.

۵ هدایت، همان، ج ۱۰، ص ۳۲۰.

نخست از راه مسالمت‌آمیز و با تدبیر و با بهره‌گیری از اصل کم‌ترین هزینه و بیش‌ترین فایده، با این بحران مقابله کند. هرچند با عنایت به حساسیت شرایط و اهمیت مسئله، از توسل به قوه‌ی قهریه و نیروی نظامی نیز غافل نبود. نگاهی به ترکیب مدیران و فرمان‌دهانی که برای این منظور برگزیده بود، فرضیه‌ی بالا را تقویت می‌کند: مرادمیرزا حسام‌السلطنه در رأس نیروهای نظامی مأمور به خراسان قرار گرفت و چراغعلی‌خان زنگنه در مقام عنصر سیاسی در کنار وی راهی مشهد شد. از سوی دیگر، برخی عناصر و شخصیت‌های محلی، همچون سام‌خان ایلخانی زعفرانلو که از کردهای ساکن مرزهای شرقی کشور بود، و ایل و تبار او از زمان شاه‌عباس اول صفوی در عمل، دفاع از مرزهای شرقی کشور و ایالت استراتژیک خراسان را به‌عهده داشتند، و در زمان قاجار نیز در کنار ایلخانی قاجار و قشقایی، سه ایلخانی بزرگ و تأثیرگذار بر عرصه‌ی قدرت سیاسی را تشکیل می‌دادند،^۲ به این ترکیب افزوده شد.

حاکمیت در نظر داشت «یک تن مرد زبان‌دان به مشهد مقدس رسول فرستند تا با سالار و اعیان آن بلده سخن کند و ایشان را از طریق طغیان و عصیان بگرداند تا در میانه جان و مال جماعتی بی‌گناه تباہ نشود».^۳ و تشخیص این‌که کدام‌یک از شخصیت‌های عصر با این مأموریت تناسب دارد، با صدراعظم وقت امیرکبیر بود و او بهتر از چراغعلی‌خان زنگنه که «از معتمدان»^۴ و «از پیش متصدی مهمات او»^۵ و «مردی زیرک و کاردان و پرورده‌ی دولت امیرنظام مغفور (محمدخان زنگنه)»^۶ و «بااقتدار و مدبر»^۷ بود، گزینه‌ای نیافت.

مأموریت چراغعلی‌خان در وهله‌ی نخست، «ارشاد و هدایت سالار و سایر اهل فساد» بود و این‌که با وعده‌ی حفظ جان و گرفتن امان و سفر به مکه، وی را به تسلیم وادارد.^۸ گویا وی در همین راستا حامل نامه‌هایی از امیرکبیر برای برخی علمای مشهد و شخص سالار بوده است.^۹ قرائن نشان می‌دهد که اوضاع برای اعزام چراغعلی‌خان نزد سالار مساعد نبوده و

۱ علی‌قلی‌میرزا اعتضادالسلطنه (۱۳۷۰)، *کسیرالتواریخ*، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: ویسمن، ص ۳۹۰.

۲ عبدالله شهبازی (۱۳۶۹)، *مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر، تهران: نشر نی*، ص ۷۲.

۳ سپهر، همان، ج ۳، ص ۱۰۴۱.

۴ آدمیت، همان، ص ۷۲.

۵ سپهر، همان، ج ۳، ص ۱۰۴۱.

۶ هدایت، همان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

۷ حسین سعادت‌نوری (۱۳۶۴)، *رجال دوره‌ی قاجاریه*، تهران: وحید، ص ۱۹۰.

۸ خورموجی، همان، ص ۶۵.

۹ علی‌اصغر شمیم (۱۳۷۵)، *ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار*، تهران: مدبر، ص ۱۶۳.

بزرگان خراسان که همراه حسام السلطنه بوده‌اند، حتی احتمال قتل وی را به دست اطرافیان سالار و اشرار مشهد می‌داده‌اند. به این دلیل، پیش از اعزام وی، از سالار برای حفظ جان او تضمین گرفتند.^۱

بررسی متن و محتوای مذاکرات چراغعلی خان، به‌عنوان نماینده‌ی تام‌الاختیار دولت مرکزی،^۲ با سالار و چند تن از علمای مشهد، که در منابع تقریباً بدون تفاوت جدی روایت شده است، نشان می‌دهد که خان زنگنه در این مأموریت، اگرچه با دشواری و جنگ روانی و تهدید جدی به قتل روبه‌رو بوده، اما توانسته است به وظایف محوله‌ی خود عمل کند و نقش سخن‌گوی حاکمیت را نزد سالار به‌خوبی ایفا نماید. چراغعلی خان پیشنهاد امیرکبیر را مبنی بر این که سالار از خراسان خارج و راهی مکه شود و در عوض حکومت ایالتی غیر از خراسان را دریافت کند و پسرانش نیز منصب یابند و مقرری قابل توجه وی، همچنان پرداخت شود، به سالار رساند و سالار بر ماندن خود در مشهد اصرار ورزید و از موضع قدرت و با لحنی آمیخته با تهدید با وی سخن گفت.^۳

روایت خورموجی از مذاکرات چراغعلی خان با سالار و پیشنهادهای امیرکبیر به سالار، از این حیث که در آن بر بازگشت سالار به حکومت خراسان پس از مراجعت از مکه، تأکید شده و سالار تنها پذیرفته است که یکی از پسرانش در مرکز حکومت حاضر شود و خود یک‌سال دیگر اجازه‌ی ماندن در خراسان داشته باشد، اندکی متفاوت است.^۴

در نتیجه‌ی لجاجت سالار، این مرحله از مأموریت نماینده‌ی حکومت مرکزی با موفقیت همراه نبود و سالار حاضر به تسلیم و همراهی نشد و رفتار سالار و اطرافیانش به گونه‌ای بود که احتمال قتل نماینده‌ی امیرکبیر قوت گرفت و چراغعلی خان در نهایت با فریب سالار موفق شد جان خود را نجات دهد و به اردوی حسام السلطنه بازگردد.^۵ در نتیجه، صدراعظم تصمیم گرفت مرحله‌ی دوم استراتژی خود را عملی سازد و علاوه بر قوایی که در مرحله‌ی نخست به فرمان‌دهی حسام السلطنه راهی خراسان کرد، «سه فوج ماکو و گروس و همدان و جمعیتی سواره و شش عراده توپ و خمپاره به سرداری صمصام‌خان سرتیپ در نهایت ساختگی و

۱ هدایت، همان، ج ۱۰، ص ۲۸۷.

۲ سپهر، همان، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

۳ سپهر، همان، ج ۳، صص ۱۰۴۲ - ۱۰۴۴؛ هدایت، همان، ج ۱۰، صص ۳۸۸ - ۳۸۹.

۴ خورموجی، همان، صص ۶۵ - ۶۶.

۵ سپهر، همان، ج ۳، ص ۱۰۴۳.

آراستگی روانه گردانید». در این مقطع، چراغعلی خان زنگنه در مقام یک دولت‌مرد «فهم و کاردان» بار دیگر «به همراهی این لشکر حسب‌الامر ره‌سپر» و روز ششم ذی‌قعدة ۱۲۶۵ هـ.ق وارد مشهد شد.^۱ در این مرحله، نقش چراغعلی خان زنگنه، ابعاد نظامی پررنگ‌تری یافت. گزارش‌های فراوان منابع از مراحل مختلف درگیری در مشهد و پیشروی نیروهای نظامی دولتی، بر نقش مؤثر چراغعلی خان زنگنه در عملیات نظامی نیز تأکید دارد. به این ترتیب، نماینده‌ی دولت، پس از انجام دادن مأموریت سیاسی خود، در عرصه‌ی نظامی نیز به ایفای نقش پرداخت.^۲

در نامه‌ای که امیرکبیر در نخستین روزهای دریافت خبر شکست سالار به ناصرالدین‌شاه نوشته، به نام چراغعلی خان به عنوان یکی از عناصر دخیل در فتح خراسان اشاره کرده است: «صمصام‌خان، چراغعلی خان و حسین پاشاخان با ابواب‌جمعی خودشان ارگ را گرفته‌اند و بهادرخان را هم با چند نفر گرفته‌اند».^۳ به این ترتیب، می‌توان با این فرضیه موافق بود که نقش چراغعلی خان زنگنه در این مأموریت «پررنگ و حیاتی» بوده است.^۴ آخرین نشانه‌ی موفقیت وی در این مأموریت نیز این است که در بازگشت به تهران، «به نشان سرهنگی و قولر آقاسی باشی غلامان قرین الثغات بی‌پایان گردید».^۵

مقایسه‌ی قرائن و روایات گوناگون، این نتیجه را به ذهن متبادر می‌سازد که چراغعلی خان زنگنه به‌عنوان «همکار صمیمی و کاردان امیرکبیر»^۶ در مأموریت مشهد، وظایفی چندوجهی بر عهده داشته و در مجموع موفق عمل کرده است. از یک‌سو، نماینده‌ی حاکمیت نزد سالار و همدستان او بوده است، تا پیغام رساند و پاسخ دریافت کند. از سوی دیگر، همچون یک صاحب‌منصب نظامی در صحنه‌های مختلف محاصره و فتح مشهد و شکست قوای سالار حضور داشته است.

درباره‌ی نقش چراغعلی خان زنگنه در وقایع مشهد و تحرکات سالار، می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که دولت مرکزی در برخورد با این مسئله از دو روش مسالمت‌آمیز و استفاده از

۱ خورموجی، همان، ص ۶۹.

۲ سپهر، همان، ج ۳، صص ۱۰۴۲-۱۰۵۵؛ هدایت، همان، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

۳ اقبال، همان، ص ۱۳۹.

۴ مهدی بامداد (۱۳۷۱)، شرح حال رجال ایران، تهران: زوآر، ج ۲، چ ۴، ص ۳۰۰.

۵ خورموجی، همان، ص ۸۵.

۶ آدمیت، همان، ص ۲۱۱.

نیروی نظامی، بهره برده است. امیرکبیر ابتدا تلاش کرد چراغعلی خان زنگنه را که توانایی مذاکره و تعامل سیاسی داشت، به نمایندگی از سوی خود نزد سالار بفرستد و با وعده و وعید سالار را به چشم‌پوشی از ادامه‌ی تحرکات مجاب کند. همزمان نیز حسام‌السلطنه به عنوان فرمانده قوای نظامی دولت مرکزی در خراسان، نقش بازوی نظامی حاکمیت را در حل و فصل بحران ایفا می‌کرد. پس از آن که مذاکرات خان زنگنه با سالار بی‌نتیجه ماند، حاکمیت به نیروی نظامی متوسل شد و با تشدید تحرکات سالار، چراغعلی خان زنگنه بار دیگر، اما این بار در کسوت یک فرمانده نظامی، به خراسان اعزام شد. تصریح مورخ نکته‌سنج دوره‌ی قاجار، میرزا جعفر خورموجی، به این که «چراغعلی خان را در انجام خدمات و تسهیل مشکلات، کفایتی کافی است»، مؤید این تحلیل است.

نقش سام‌خان زعفران‌لو، ایلخانی کردهای خراسان

سام‌خان زعفران‌لو، در مقام ایلخانی ایل زعفران‌لو، که مهم‌ترین واحد اجتماعی و سیاسی کردهای ساکن خراسان به‌شمار می‌رفت^[۳]، نقشی تعیین‌کننده در رویارویی با بحران سالار و تکمیل موفقیت‌آمیز استراتژی حاکمیت ایفا کرده است. سام‌خان در زمان شکل‌گیری اولیه‌ی تحرکات سالار در خراسان و پیش از روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه و امیرکبیر، به‌عنوان یک زندانی محترم در دربار محمدشاه حضور داشت و با درگذشت محمدشاه و پیش از رسیدن ناصرالدین‌شاه به پایتخت، تهران را ترک کرد و راهی خراسان شد و توان و امکان و نفوذ اجتماعی و ایلی خویش را در مسیر تحقق اهداف دولت مرکزی و مقابله با تحرکات سالار به کار گرفت.

در زمان ناکامی سلطان‌مرادمیرزا در فتح سبزوار، که شاهزاده‌ی قاجار را به‌فکر عقب‌نشینی به شاهرود و گذراندن زمستان در آن ناحیه انداخته بود، سام‌خان با پذیرش تأمین تدارکات و پشتیبانی، پیشنهاد انتقال اردوی نظامی حکومتی به قوچان را داد و به این ترتیب، از تحمیل یک شکست سیاسی-نظامی به‌قوای حکومت، که در صورت عقب‌نشینی از سبزوار به شاهرود در فصل زمستان، بسیار محتمل بود، جلوگیری کرد و شهر قوچان را که پایگاه اصلی ایل کُرد زعفران‌لو به‌شمار می‌رفت، به‌عنوان پناه‌گاهی مستحکم و مرکز تأمین و تدارک ملزومات، در

۱ خورموجی، همان، ص ۱۴۸.

۲ پرسى سايكس (۱۳۳۶)، سفرنامه، دوهزار مایل در ایران، ترجمه‌ی حسین سعادت‌نوری، تهران: ابن‌سینا، صص ۲۷-۲۸.

اختیار سلطان مراد میرزا قرار می‌داد.

اقدام سام‌خان زعفران‌لو در انتقال اردوی نظامی دولتی به قوچان، بی‌اغراق نقطه‌ی عطفی در حوادث خراسان و مدیریت بحران سالار به‌شمار می‌رود. این اقدام از یک سو از عقب‌نشینی و شکست احتمالی قوای حکومتی جلوگیری کرد، و از سوی دیگر موقعیتی استراتژیک مانند شهر قوچان را که از ابعاد گوناگون زمینه‌ی موفقیت در رویارویی با سالار و دسترسی به مشهد را فراهم می‌ساخت، در اختیار حاکمیت قرار داد، به‌گونه‌ای که تحرکات و اقدامات موفقیت‌آمیز بعدی قوای حکومت نیز اغلب بر پایه‌ی همین اقدام و در این مسیر شکل گرفت و تعبیر «مفتاح فتوح قلاع خراسان»، که مورخ قاجار درباره‌ی سام‌خان به کار برده، بر پایه‌ی قرائن موجود، واقع‌بینانه و به‌دور از اغراق است.^۱ شهر قوچان به‌عنوان پایگاه حضور و استقرار ایل زعفران‌لو، نقش یک پایگاه و پشتوانه را برای قوای منسوب به حکومت ایفا می‌کرد و سالار و نیروهای او، با وجود تلاش فراوان، تسلطی بر این شهر و ایل زعفران‌لو نداشتند.

در مقاطع بعدی نیز، سام‌خان همراهی مستمر و مؤثری در چارچوب اجرای استراتژی حاکمیت نشان داد. از جمله‌ی حوادثی که در زمان محاصره‌ی مشهد نقشی تعیین‌کننده در پیروزی قوای حکومت و شکست سالار داشت، ضربه‌ای بود که قوای سام‌خان زعفران‌لو بر ترکمانان مهاجم وارد آوردند و حمله‌ی آن‌ها را به‌چنان‌را، با شکست روبه‌رو ساختند.^۲ در مقطعی دیگر نیز سام‌خان توانست با جلب اعتماد برخی همراهان سالار که در شهر مشهد در محاصره‌ی قوای حکومت بودند و تشدید جنگ روانی، بخش قابل توجهی از عناصر همراه سالار را از وی جدا کند.

برادر سام‌خان، یزدان‌وردی‌خان، که در زمان حضور سام‌خان در تهران رهبری ایل زعفران‌لو را به‌عهده داشت، نیز در مقابله با سالار، به‌ویژه عقب‌راندن امیراصلان‌خان پسر سالار از قوچان، نقش مؤثری ایفا کرد.^۳ همچنین، حسن‌علی‌خان سرتیپ گروسی در مقام فرمانده فوج گروس،^۴ و میرزا بزرگ‌خان قُرای، از همراهان و ملازمان یارمحمدخان حاکم هرات،^۵ از دیگر رجالی بودند که در چارچوب استراتژی دولت مرکزی و رویارویی با سالار، ایفای نقش کرده‌اند.

۱ هدایت، همان، ج ۱۰، صص ۳۸۰-۳۸۳.

۲ سپهر، همان، ج ۳، صص ۱۰۵۲-۱۰۵۳.

۳ همان، ج ۳، ص ۹۸۰؛ همان، ج ۳، ص ۱۰۵۱.

۴ خورموجی، همان، ص ۶۹.

۵ سپهر، همان، ج ۲، ص ۹۷۸.

نتیجه

در مجموع، می‌توان کارکرد نخبگان ایلی - خاندانی و دولت‌مردان کرد را به‌عنوان بخشی از جامعه‌ی ایلی و سیاسی کشور در بحران سالار و همراهی آن‌ها را با دولت مرکزی، در مسیر تحکیم مؤلفه‌های هویت ایرانی تحلیل کرد. این کارکرد، دست‌کم دو وجه آشکار داشت: نخست از این زاویه که در مسیر حفظ و نگاه‌بانی از تمامیت ارضی و جغرافیای کشور در مقام یکی از مؤلفه‌های اساسی هویت ایرانی قرار داشت؛ و دوم از این حیث که موجبات تثبیت و تحکیم بیش از پیش موقعیت دولت مرکزی را به‌عنوان دیگر عنصر سازنده‌ی هویت ایرانی فراهم آورد.

بحران سالار بر زمینه‌ای از اختلافات و منازعات درون‌ایلی و درون‌حاکمیتی شکل گرفت و در بستر قدرت‌طلبی برخی نخبگان سیاسی درون حاکمیت، از جمله آصف‌الدوله و سالار، و ناراضیاتی اهالی از عمل‌کرد دولت مرکزی رشد کرد و در چارچوب سیاست انگلیس برای تشکیل دولت‌های کوچک در شرق ایران و تضعیف دولت مرکزی ایران و شخص امیرکبیر، قوت یافت و رگه‌هایی از صف‌بندی نخبگان هوادار انگلیس و روس در آن به چشم می‌آمد و در نهایت با برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و رفتار واقع‌بینانه‌ی امیرکبیر و با ایفای نقش برخی نخبگان سیاسی و نظامی، از جمله نخبگان کرد درون حاکمیت، پایان پذیرفت.

دولت مرکزی در دو مقطع زمانی متفاوت، دو استراتژی متمایز را برای مهار تحرکات سالار در پیش گرفت: استراتژی نخست، از آن‌جا که مبانی و ابعادی روشن و منطقی و مبتنی بر واقعیت‌های موجود نداشت، با موفقیت همراه نبود. استراتژی دوم با محوریت امیرکبیر با نگرشی واقع‌بینانه و اصلاح روش‌ها و کارکردهای حاکمیت و تأکید بر اصولی همچون استفاده‌ی حداکثری از ظرفیت‌های انسانی و مدیریتی کشور، جداسازی بدنه‌ی جامعه از عناصر بحران آفرین و جلوگیری از مداخله‌ی عنصر خارجی، در نهایت با موفقیت همراه بود. این استراتژی آمیزه‌ای بود از سیاست‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری. ترکیب نسبتاً متعادل این دو جنبه، از مهم‌ترین عوامل موفقیت این استراتژی به شمار می‌آید. در این چارچوب، نقش نخبگان سیاسی و همچنین نخبگان ایلی - خاندانی کرد، به‌عنوان بخش مهمی از ظرفیت مدیریتی و انسانی کشور و حاکمیت، مشهود و تعیین‌کننده است.

در نهایت، آزمون بحران سالار نشان می‌دهد که نگاه موسع دولت مرکزی در تعامل با بخش‌های مختلف مذهبی، قومی و اجتماعی کشور، تثبیت دولت مرکزی، حفظ تمامیت ارضی

و تحقق اهداف و امنیت ملی را در پی خواهد داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱ خاندان دُنْبلُی، به‌عنوان یکی از خاندان‌های کُرد، با پیشینه‌ی روشن چندصدساله در عرصه‌های ادب، فرهنگ، عمران و آبادی، سیاست داخلی و روابط خارجی، نقشی مؤثر در تأمین امنیت، اهداف، وحدت و منافع ملی کشور ایفا کرده است. برای اطلاعات بیشتر، این مقاله مفید خواهد بود: حسین میرجعفری و کورش هادیان، (پاییز ۱۳۸۸) «جایگاه و کارکرد خاندان دُنْبلُی در تاریخ ایران، صفویه تا قاجار»، مجله‌ی پژوهش‌های تاریخی، دانشگاه اصفهان.

۲ ایل «مهم، عمده و اصالتاً ایرانی و ... شیعه‌مذهب زنگنه» (کیهان، ۱۳۱۱، ج ۲، صص ۵۵ - ۶۰)، یکی از ایلات بزرگ و تأثیرگذار کُرد و ایران بوده و در دوره‌ی صفویه تا قاجار در قالب عناصر و شخصیت‌های سیاسی و نظامی، نیروی مسلح و امثال آن، نقشی انکارناپذیر در وقایع و تحولات کشور ایفا کرده است. از جمله رجال سیاسی برخاسته از این ایل مشهور، می‌توان شیخ‌علی‌خان زنگنه صدراعظم دوره‌ی شاه‌سلیمان صفوی، نجف‌قلی‌خان زنگنه بیگلریگی قندهار، عبدالباقی‌خان زنگنه سفیر نادرشاه در دربار عثمانی، محمدخان زنگنه امیرنظام و پیشکار حکومت آذربایجان و از نزدیک‌ترین یاران عباس‌میرزا را نام برد. چراغعلی‌خان زنگنه در دستگاه امیرنظام زنگنه در تبریز پرورش یافته، در مأموریت میرزاتقی‌خان امیرنظام به‌سفارت عثمانی، از یاران نزدیک و همراهان درجه‌ی یک میرزاتقی‌خان وزیر نظام بوده و «نقشی مؤثر» ایفا کرده است (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۰۰). از او در ردیف تعداد انگشت‌شمار افراد سرشناس هیئت همراه وزیرنظام یاد شده است (آدمیت، ۱۳۶۲، ص ۷۲). برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی شخصیت و کارکرد چراغعلی‌خان زنگنه، می‌توان به این منابع مراجعه کرد: سپهر، ۱۳۷۷، همان، ج ۲، ص ۸۳۹؛ هم‌او، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۵۸؛ خورموجی، ۱۳۶۳، همان، ص ۱۴۸؛ اعتمادالسلطنه، [بی‌تا]، صص ۲۲ - ۳۰؛ هدایت، ۱۳۳۹، ج ۱۰، صص ۴۶۳ و ۴۹۱؛ روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه، سال‌های ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۲؛ آدمیت، ۱۳۶۲، ص ۳۹۷؛ روزنامه‌ی دولت علییه‌ی ایران، ش ۵۴۴، ت ۱۷، ذی‌حجه‌ی ۱۲۷۹؛ خورموجی، ۱۳۶۳، ص ۳۰۰.

۳ زعفران‌لو و شادلو از جمله‌ی مهم‌ترین ایلات کرد ساکن خراسان به‌شمار می‌روند که در

زمان شاه‌عباس اول و با هدف دفاع از مرزهای شرقی به این منطقه کوچ داده شدند. *مطلع الشمس* شرحی از چگونگی استقرار طوایف کرد در خراسان داده است (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۱۵۹ تا ۱۶۱).

منابع

الف. کتاب‌ها

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲)، *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی.
- احمدی، حمید (۱۳۷۹)، *قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه یا واقعیت*، تهران: نی.
- ----- (۱۳۸۸)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- احمدی، حمید و دیگران (۱۳۸۳)، *هویت در ایران*، تنظیم علی‌اکبر علی‌خانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی.
- اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیرالتواریخ*، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: ویسمن.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن [بی‌تا]، *المآثر والآثار*، تهران: سنایی.
- ----- (۱۳۶۲)، *مطلع الشمس*، به‌اهتمام تیمور برهان لیمودهی، ج ۱. تهران: فرهنگ‌سرا.
- اقبال، عباس (۱۳۶۳)، *میرزاتقی‌خان امیرکبیر*، به‌اهتمام ایرج افشار، تهران: توس.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۶۰)، *کوچ‌نشینی در ایران*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- باتامور، تی‌بی (۱۳۶۹)، *نخگان و جامعه*، ترجمه‌ی علی‌رضا طیب، تهران: دانشگاه تهران.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، *شرح حال رجال ایران*، ج ۶، چ ۴، تهران: زوآر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، *مدیریت بحران، نقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران*، تهران: فرهنگ‌گفتمان.
- جهانگیرمیرزا (۱۳۸۴)، *تاریخ نو*، به‌اهتمام عباس اقبال، تهران: علمی.
- خورموجی، میرزاجعفر (۱۳۶۳)، *حقایق‌الاجبار ناصری*، تهران: نی.
- روشه، گی (۱۳۶۶) *تغییرات اجتماعی*، ترجمه‌ی منصور وثوقی، تهران: نی.
- سایکس، پرسی (۱۳۳۶)، *سفرنامه، دوهزار مایل در ایران*، ترجمه‌ی حسین سعادت‌نوری، تهران: ابن‌سینا.
- سپهر، محمدتقی‌خان (۱۳۷۷)، *ناسخ‌التواریخ*، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، ج ۲ و ۳، تهران: اساطیر.
- سعادت‌نوری، حسین (۱۳۶۴) *رجال دوره قاجاریه*، تهران: وحید.
- سیمونیچ، ای، او (۱۳۵۳)، *خاطرات وزیرمختار از عهدنامه‌ی ترکمن‌چای تا جنگ هرات*، ترجمه‌ی یحیی آرین‌پور، تهران: انتشارات پیام.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۵)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: مدبر.

- شهبازی، عبدالله (۱۳۶۹)، *مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر*، تهران: نی.
- فوران، جان (۱۳۷۸)، *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: رسا.
- گرانت واتسن، رابرت (۱۳۴۰)، *تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸ م*، ترجمه‌ی عباس‌قلی آذری، تهران: بی‌نا.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، *تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها*، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات ملی.
- مکی، حسین (۱۳۶۰)، *امیرکبیر*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۵)، *سفرنامه‌ی خوارزم*، به‌کوشش جمشید کیان‌فر، تهران: میراث مکتوب.
- (۱۳۳۹)، *روضه‌الصفای ناصری*، ج ۸ و ۹ و ۱۰، تهران: خیام.

ب. نشریه

- میرجعفری، حسین و کورش هادیان (پاییز ۱۳۸۸)، «جایگاه و کارکرد خاندان دُنْبلُی در تاریخ ایران، صفویه تا قاجار»، *مجله‌ی پژوهش‌های تاریخی*، دانشگاه اصفهان، دانشکده‌ی ادبیات، س ۴۵، ش ۳، صص ۱-۱۸.

Archive of SID